

در مجموعه گران قدر سفینه تبریز، که اخیراً چاپ عکسی آن به اهتمام مرکز نشر دانشگاهی انتشار یافته، چندین رساله یا سند منفرد تاریخی وجود دارد که مفصل ترین آنها کتاب نظام التواریخ قاضی بیضاوی است. مؤلف و گردآورنده این اثر مفصل، ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی، یکی از دانشمندان بسیار دان اوایل سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری است و این جنگ بزرگ رادر میان سال های ۷۲۰ تا ۷۳۶ق/۱۳۲۱ تا ۱۳۳۵م برای استفاده شخص خود و مراجعه مکرر به آن تألیف و گردآوری کرده است. بنابراین محتویات سفینه، صرفاً مشتمل بر نوشته ها، رسالات و منظومه هایی است که شخص او به آنها نیاز داشته و به عنوان مأخذ و راهنما مورد استفاده وی قرار می گرفته است. از این رو در زمینه اطلاعات تاریخی، وی فقط به درج آگاهی های کلی چون نام سلسله ها و پادشاهان و ذکر سنوات حکومت و احیاناً کارهای برجسته هر یک اکتفا کرده و از ورود در جزئیات به کلی پرهیز کرده است.

شاید تنها استثناء بر این قاعده کلی، درج متن کامل نظام التواریخ است که آن هم اثری موجز و فشرده در تاریخ عمومی جهان به روایت مورخان اسلامی است و در صفحاتی اندک سراسر تاریخ جهان از آفرینش آدم تا روزگار مؤلف را بازگو کرده و ضمن آن تاریخ ایران و کشورهای دیگر اسلامی را همراه با داستان های پیامبران و تاریخ ایران قبل از اسلام به شیوه ای بسیار مختصر گزارش کرده است. همین ایجاز، سبب علاقه ابوالمجد تبریزی، مؤلف و گردآورنده سفینه، به این اثر بوده است، گو اینکه محققان و پژوهشگران عصر حاضر این کتاب را اثری قابل توجه و واجد ارزش ندانسته اند.

غیر از نظام التواریخ، ده دوازده رساله و اثر کوتاه تاریخی دیگر نیز در سفینه تبریز وارد شده است که ما در اینجا تنها

## بررسی سندی نویافته از «سفینه تبریز» نامه غیاث الدین محمد وزیر به برادرش مجدالدین درباره جلوس آریاخان، پادشاه ایلخانی ایران)

### \* سیدعلی آل داود

مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

**چکیده:** در مجموعه سفینه تبریز چندین رساله یا سند تاریخی وجود دارد که یکی از آنها نامه ای ارزنده در باب چگونگی جلوس آریاخان، آخرین پادشاه ایلخانی ایران، است که این مقاله به معرفی و توصیف و نقل آن می پردازد. این نامه که در دو صفحه پایانی سفینه تبریز (ص ۷۳۳ و ۷۳۴) جای دارد، نوشته خواجه غیاث الدین محمد (مقتد. ۷۳۶ق)، یکی از فرزندان خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، است که در زمره رجال سیاسی برجسته اوایل عصر ایلخانیان در ایران بوده و در سال ۷۲۶ق، به وزارت سلطان ابوسعید برگزیده شده و در حوادث اخیر عصر ایلخانیان نقش مهمی داشته است. وی که به هنگام مرگ سلطان ابوسعید وزارت او را بر عهده داشت، چون ابوسعید فرزندی نداشت، برای تعیین جانشین او شورایی تشکیل داد و آریاخان را که از امرای مغول بود، با شرایطی به جانشینی او برگزید.

در باب چگونگی به قدرت رسیدن آریاخان روایات گوناگونی در دست است و این نامه از اسناد منحصر تاریخی این عصر است که غیاث الدین وزیر در فاصله کوتاه سلطنت آریاخان و پیش از کشته شدن، به برادرش - خواجه مجدالدین - نوشته و در آن چگونگی گزینش آریاخان و شرایط خود را به روشنی شرح داده است.

ابوالمجد تبریزی یکی دو ماه پس از نگارش و تنها دو روز مانده به قتل خواجه غیاث الدین به نقل این نامه پرداخته که نشان می دهد وی در سال ۷۳۶ق در قید حیات بوده و مرگ او در سال های پس از آن رخ داده است. همچنین وی با رجال سیاسی و دیوانی عصر خود ارتباط نزدیک داشته و نزد آنان مقرب بوده است، به گونه ای که توانسته به برنامه مهم و نسبتاً محرمانه وزیر قدرتمند دست یابد. شاید هم خود او نزد غیاث الدین وزیر قریب و محرمیت تام داشته و وزیر نگارش نامه را به خود او واگذار کرده بوده است.

در این نامه چهار شرطی که خواجه غیاث الدین وزیر برای انتخاب آریاخان مقرر داشته ذکر شده است:

- ۱) از طریق راستی و عدالت پروری و مردم دوستی عدول نکند و هوی و هوس بر طبیعتش غلبه نیابد.
- ۲) با همه مردمان و رعایای کشور از مغول و فارس، لشکری و مردم عادی به یکسان رفتار کند و در گسترش عدل و داد بکوشد.
- ۴) دین اسلام را عزیز بدارد و قوانین آن را اجرا کند، زیرا در غیر این صورت ممکن است مردم، او را بر دین مغولان ببندارند و از اطاعتش سر باز زنند.
- ۴) هنگامی که به سلطنت رسید، وی را از خدمت معاف کند تا خانه نشین شود.

**کلید واژه:** آریاخان؛ ابوالمجد تبریزی؛ محمد بن مسعود (سده ۸ق)؛ ابوسعید؛ اسناد تاریخی؛ ایلخانیان؛ تاریخ ایران؛ سفینه تبریز؛ غیاث الدین محمد وزیر (۷۳۶ق)؛ مجدالدین.

\* صحیح متون قدیمی.



به معرفی و توصیف و نقل یک نامه ارزنده از آن می‌پردازیم که اتفاقاً در دو صفحه پایانی سفینه تبریز جای گرفته است. نامه مذکور که در صفحات ۷۳۳ و ۷۳۴ سفینه تبریز قرار دارد، اثری است از خواجه غیاث‌الدین محمد (مقتد، ۲۱ رمضان ۷۳۶ ق/ ۲ مه ۱۳۳۶ م)، یکی از فرزندان خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی. وی در زمره رجال سیاسی برجسته اواخر عصر ایلخانیان در ایران بود و در سال ۷۲۴ ق/ ۱۳۲۴ م - اندکی پس از مرگ تاج‌الدین علیشاه - به همراه خواجه علاء‌الدین محمد به وزارت سلطان ابوسعید برگزیده شد، ولی مدتی بعد چون علاء‌الدین به منصب استفادست یافت، غیاث‌الدین در وزارت مستقل شد.

او وزیری با کفایت و مدبر و حامی دانشمندان و علما بود و در حوادث اخیر عصر ایلخانیان نقش مهمی ایفا کرد، چنانکه به هنگام مرگ مرموز سلطان ابوسعید - آخرین ایلخان قدرتمند ایران - وزارت او را داشت و چون ابوسعید فرزندی نداشت، برای تعیین جانشین او شورایی درست کرد و آریاخان را که از امرای مغول بود با شرایطی به جانشینی او برگزید و موانع این کار را از میان برد. آریاخان با آنکه نژادش به تولی بن چنگیز می‌پیوست، در زمره شاهزادگان مغول ایران نبود، و در بخشی از سپاه درجه امیری و فرماندهی داشت.

به این ترتیب آریاخان در ۱۳ ربیع‌الثانی ۷۳۶ ق/ ۲ ژانویه ۱۳۳۶ م، اندکی پس از مرگ ابوسعید، براریکه سلطنت نشست. نام او را منابع تاریخی کهن به صورت مختلف آورده‌اند. ابن حجر عسقلانی او را «أرُ بَکُوْنُ» و نظام‌الدین شامی و ابن تغری بردی «ارپه» خوانده‌اند. اما در سکه‌ای که از او به دست آمده و در تغلیس ضرب شده، نامش به صراحت «آریاخان» است، تلفظ اخیر در نامه غیاث‌الدین با آنچه در سکه منقوش است کاملاً یکسان و هماهنگ است. در این صورت می‌توان صور دیگر نام او را که در کتب تاریخی آمده تنها وجه عامیانه و گفتاری نام آخرین ایلخان ایران به‌شمار آورد. در باب چگونگی به قدرت رسیدن آریاخان، روایات گوناگونی در دست است. حافظ ابرو گوید: چون ابوسعید فرزندی نداشت، در اواخر زندگی سفارش کرد پس از او آریاخان را به سلطنت بردارند. این گفته به نظر راست نمی‌آید، زیرا اگر چنین بود، نیازی به تشکیل شورا و جلب موافقت امرا و شاهزادگان برای تعیین جانشین سلطان ابوسعید نبود. وی ادامه می‌دهد غیاث‌الدین سرانجام موفق شد رضایت مخالفان آریاخان را به دست آورده و او را با شروطی

که خود تعیین کرده بود به حکمرانی بردارد. اما حافظ ابرو و دیگر مورخان که به شرح این ماجرا پرداخته‌اند، از شرایط غیاث‌الدین و شورای مذکور سخنی به میان نیاورده و به احتمال زیاد از جزئیات ماجرا وقوفی نداشته‌اند. غیاث‌الدین در حقیقت رئیس شورای فوق بود و این نامه را اندکی پس از آن و در فاصله کوتاه سلطنت آریاخان و قبل از کشته شدن، به برادرش - خواجه مجدالدین - نوشته و در آن چگونگی گزینش آریاخان و شرایط خود را با وضوح کامل شرح داده است.

این نامه از اسناد منحصر تاریخی این عصر است و ابوالمجد تبریزی یکی دو ماه پس از نگارش و تنها دو روز مانده به قتل خواجه غیاث‌الدین به نقل آن پرداخته است. از این نامه مهم تاریخی چند فایده به دست می‌آید:

۱. نخست آنکه ابوالمجد تبریزی حداقل در سال مذکور یعنی ۷۳۶ در قید حیات بوده و مرگ او در سال‌های پس از آن و احتمالاً در حوالی سال ۷۵۰ ق/ ۱۳۴۹ م رخ داده است. ۲. ابوالمجد بر اساس آنچه از نقل این نامه برمی‌آید، با رجال سیاسی و دیوانی عصر خود ارتباط نزدیک داشته و نزد آنان مقرب بوده است به گونه‌ای که توانسته بر نامه مهم و نسبتاً محرمانه وزیر قدرتمند، اندکی پس از تحریر آن، دست بیابد. احتمال دیگر آن است که خود او نزد غیاث‌الدین وزیر، قرب و محرمیت تام داشته و وزیر نگارش نامه را به شخص او واگذار کرده بوده است.

۳. سومین و مهمترین فایده‌ای که از این نامه برمی‌آید، گزارش دقیق روزهای بسیار آشفته‌ای از تاریخ ایران است. به گفته حافظ ابرو، خواجه غیاث‌الدین وزیر برای انتخاب آریاخان شرایطی مقرر داشت که مورد توافق همه قرار گرفت و آریاخان نیز آنها را پذیرفت، اما وی سخنی از شرایط به میان نمی‌آورد. بلکه غیاث‌الدین در نامه به برادرش به چهار شرط زیر اشاره می‌کند که آریاخان در صورت پذیرش آنها به پادشاهی برداشته می‌شد:

(الف) از طریق راستی و عدالت پروری و مردم دوستی عدول نکند و هوی و هوس بر طبیعتش غلبه پیدا نکند.

(ب) با همه مردمان و رعایای کشور از مغول و فارس، لشکری و مردم عادی به یکسان رفتار کند و در گسترش عدل و داد بکوشد.

(ج) دین اسلام را عزیز بدارد و قوانین آن را اجرا کند، زیرا در غیر این صورت مردم ممکن است او را بر دین مغولان بپندارند و از اطاعتش سر باز زنند.



صورت مذکور از شایعاتی که برای ادامه وزارت او پیداشده بود جلوگیری نماید. و در آخر نامه هم تصریح می‌کند آریا خان سه شرط نخست را پذیرفت اما چهارمین شرط را قبول نکرد و او همچنان در وزارت باقی ماند. با این همه، این تمهیدات سودی در بر نداشت. آریا خان و غیاث الدین وزیر اندکی بعد، در همان سال ۷۳۶ق، هر دو بر دست امیر علی پادشاه به قتل رسیدند. اینک متن کامل نامه غیاث الدین وزیر:

### نامه غیاث الدین محمد وزیر

این نسخه مکتوبی است که<sup>۱</sup> مخدوم جهانیان، خواجه جهان، صاحب صاحب قران، پشت و پناه اهل ایمان، زائر بیت الرحمان، غیاث الدوله و الدین رشید الاسلام و المسلمین ابن محمد وزیر - عز نصره - به برادر خود [؟] صاحب اعظم ملک الوزراء خواجه مجدالحق والدین - عز نصره - نوشت. در وقت وفات سلطان سعید ابوسعید و جلوس [۰۰۰] العرب والعجم، معزالدین والدین، آریا خان - خلد الله ملکه و آید دولته مشرفه شریفه - مخدومی - زید قدره و عز نصره - رسانیدند.

چون متضمن سلامتی ذات شریف بود، شکر گزارده، شکر آنها واجب دانست. به اضعاف خدمات مشتاقانه و دعوات مخلصانه تبلیغ می‌کند. نیازمندی به دیدار مبارک زیادت از آن است که شرح تواند داد. صعوبت واقعه هایله و قصه جگر سوز پادشاه سعید مغفور - انارالله برهانه - را چه گوید و چه نویسد؟

کرم و رحمت و تحمل و نیک خواهی جمیع خلائق که در ذات مبارک بس مرکز بود به نسبت [۰۰۰] و اهل عالم خود معلوم باشد. به خصوص شفقت و عنایت و عاطفت در باره این مسکین بیچاره که هیچ نیز زید و نیززد محقق، حقّ علیم است که چون یاد می‌آرد از زنده بودن و در میان مردم دویدن محال است پی برد.

این ضعیف خود در اثنای زحمت و عارضه که حادث شده بود، سوگند خورده بود و عرضه داشته که چون صحت حاصل شود، قطعاً در میان کاری در نیاید و گوشه گرفته به دعا گویی مشغول شود.

چون ناگاه این واقعه حادث گشت و هر چه اندیشه رفته و در خاطر آمده به باد برداد و نومیدی هر چه تمامتر به ظهور پیوست، عجب آنکه بعد از آنکه امیدواری حاصل شد و صحت روی نموده، ناگاه در سیزدهم زحمتی دیگر عارض گشت و به یک ساعت به جایی رسید که امید منقطع شد. با وجود آن درد دل و غصه که نه فکر مانده بود و نه تدبیر، چون به حال خود نظر می‌افتاد، مرگ بر خاطر خوش می‌کرد که چون او نباشد، تو نیز مباش. باز عقل فضول زحمت می‌داد و از فضولی که او را خوی شده می‌گفت که عالمی خراب خواهد شد و جهانی کشته خواهد گشت. تدبیری می‌باید می‌اندیشید. فی الجمله چون می‌دانست که کسی که هر کس او را دست‌افزار سازد و نظر مردم در این صورت بر او آید، جز پادشاه اسلام آریا خان - خلد ملکه - نیست. اندیشید که در ضمن این زحمت و عارضه، مفسدی چند به گرد او در آید و فتنه گشته بنابر [۰۰۰] و تدبیر پادشاه سعید مشغول باشیم، عالمی خراب گشته و ما همه در معرض تلف. اگر به تدبیر آن طرف مشغول شویم و او را چنین بگذاریم [۰۰۰] و مروت اقتضای آن نکند.

هم در حال کس فرستاده شد که زمانی بیاید که ما را سخنی هست، خود تشریف دارند [؟] در وثاق در آرد و در خلوتی که بود گفته شد که اینجا توقف باید فرمود، بلکه گستاخی کرد که این زندان [۰۰۰] اینجا نیست، اگر پادشاه را صحت کرامت شود، تو را همان بندگی باید کرد و ما را همچنان بندگی، و با خدمت خود ملاقاتی نبوده باشد. و اگر حکم حق باری تعالی بر صورتی دیگر است، بعد از آن تدبیری که صلاح وقت باشد کرده شود.

حقّ علیم است که در آن دو سه شب چراغ که برکنند، جایی که بر آن خفتند و پیوستینی که بیوشند و کاسه‌ای آش که بخورند، نداد. چه با وجود جناب پادشاه سعید خاطر نمی‌دادم. هم صورت خیانتی و بی‌نان و نمکی تصور می‌کرد. چون تقدیر حق در رسیده و حکم ربانی نازل شده، هر چند نومیدی تمام بود، اما چون حیات باقی بود قطعاً سخنی نرفت تا از دنیا رحلت فرمود. زمانی در در بسته، سرو روی در پای نازنین او مالید، گریه و زاری کرد و سر بر دیوار و زمین می‌زد. چون حال نبود و تمامت خلق در سلاح رفته و هر یک هوایی پخته بودند، ناچار به بندگی پادشاه اسلام - خلد ملکه - در وقت که چون ما را در باب پادشاهی شماسعی می‌باید کرد، می‌خواهیم که عندالله معذور باشم چهار شرط می‌باید فرمود، و عهد کرد تا از فنون زحمت اجتناب توانم یافت.

<sup>۱</sup> در متن همه جا: کی.

<sup>۲</sup> ناخوانا. برخی کلمات نامه خوانده نمی‌شود، همه جا [۰۰۰] گذاشته شده است.

فرمودند که هر شرط که می باید کرد، کرده شود. عرضه داشت که اولاً می باید و شرط فرمایی که قطعاً به هیچ وجه از جوه از راستی و معدلت عدول نفرمایی، هر امری که واقع شود به راستی حکم آن فرمایی. از برای هوی و هوس خود و خاطر هیچ آفریده، راستی را فرو نگذاری.

دیگر آنکه با همه خلق خدا از مغول و تازی و لشکر و رعیت، درون راست فرمایی و همه را نیکویی خواهی و در همه نیک اندیشی، مگر آنکه از روی شریعت و یاساق به جهت صلاح ملک، حکمی لازم شود.

دیگر آنکه شریعت محمدی را - علیه السلام - مکرم و معزز داری و اول به نفس مبارک هر چه از او امر و نواهی اشارت نبوی رفته است به جای آوری، و در اظهار و تقویت شریعت سعی بلیغ فرمایی، شاید که در خاطر مردم درآید که مگر خوی مغولی بر مزاج شما غالب است، این معنی مهمل ماند.

و چهارم، خاصه این ضعیف است: التماس آنکه مرا بزرگ گردانی و امارت و وزارت فرمایی و نزدیک داری و چنین و چنان کنی، قطعاً نیست. توقع است که چون امور سلطنت با نظام آید، منع آنچه این ضعیف به گوشه ای رود و به دعاگویی مشغول شود، نکنی. چه این معنا در مزاج غالب شده و به هیچ وجه از آن بیرون نه. این سه شرط فرمودند و درین باب مبالغت می نمودند، اما میسر نشد و مبالغت رفت.

فی الجملة هم در آن شب تمامت امرا و مقریان که حاضر بودند، تمامت را یک یک حاضر کرده و عهد کردند و آنچه پادشاه سعید - طاب ثراه - در وقت حیات با وجود آنکه به هر وقت عرضه می داشتند که رخصت می اندیشیدند و مسموع نمی فرمودند، چه می دانست که جز آن حضرت کسی هست، اگر ناگاه قصه ای واقع شود این کار از او آید، با هر کس تقدیر می رفت، نیز جز آن حضرت کسی را که نزدیک تر و لایق تر باشد نه، تمامت مطیع گشتند. و بامداد که امرای تومان و هزاره جات که به آفسور رفته بودند، حاضر شدند، هر چند که تدبیری کرده بودند اصلاح کرده شد، چنانچه بدیشان نیز مضرتی نرسید. و همه یک قول و یک کلمه جز آن حضرت دیگری را در خاطر نیاورده بودند و ندانسته. چون دانستند که ما در این تدبیر سبق برده بودیم، متابعت واجب دانستند و امر سلطنت مقرر شد.

و امید آنکه با وجود [...] و استحقاقی که آن حضرت دارد، امور مملکت هر چه زودتر نظام پذیرد، و این مسکین ضعیف نیز به مراد خود برسد که بیش از این طاقت زحمات و مشقت که کوه تحمل نتواند کرد و زمین بر نتواند داشت، ندارد، و می خواهد که پیش از آنکه اجل در رسد، روی از خلق با خالق آورد. فکری که در امور دنیا صرف می رود، غم هایی [؟] که در آن ماجرا آید به امر آخرت و وظایف حق مصروف بود، ان شاء الله تعالی.

اکنون صورت حال، مفصل و مشروح بدان سبب عرضه داشت تا حال معلوم باشد و آنچه وظیفه بندگی و حق نان و نمک و نعمت پادشاه سعید بود، تا از حیات رمقی باقی بود، به یاری باری مهمل نماند. و چون تقدیر حق تعالی در رسید نظر جز بر صلاح بندگان خدای تعالی و رضای حق نبوده که این تدبیر راست آمد. اگر نظر بر خود بودی، خود چنین راست نیامدی. در مجموع مقدمات طرف حق، چنانچه هوای نفس را در این هیچ مدخلی نبود، توفیق رفیق گشت که مرعی شد و الحمد لله علی ذلک. من بعد، آرزویی جز آنکه توفیق رفیق گردد که همگی طاعت حق را و عبادت او را باشیم نمانده و نیست. چون همت بزرگوار را اثری تمام می داند، می خواهد که مدد فرماید، ان شاء الله که بر بهترین وجهی میسر شود.

حالیا بحث عزیمت از یک در میان است. در این وقت، این صورت مانع شد که خود را خلاص کند تا حمل بر نوعی دیگر نباشد. امید است که این معنی نیز بر وجهی که هیچ آفریده را در خاطر نباشد، و بهترین وجهی باشد، پیش شود. عالمیان به فضل باری و یمن نواب پادشاه اسلام - که از عمر و دولت برخوردار باد - مرغه و آسوده باشند، و من بعد تا مدتی مدید بندگان حق را در این مملکت باکی نباشد.

به اتفاق تمامت اکابر و موالی و مشایخ، دعای دولت این پادشاه جوان بخت گفتن و صدقات و شکر آنها به مستحقان رسانیدن و آنچه وظیفه خدمت است تمامت بزرگ و کوچک را از خود راضی و شاکر داشتن و به دل و زبان و ارکان، اعزاز و اکرام کردن، و اخلاص و محبت همگنان را در باره پادشاه اسلام و خود و بندگان زیادت گردانیدن، توقع می باشد: شکرانه آنچه از این ورطه که حقّ علیم است که هرگز در خاطر نیامده که اگر چه این صورتی روی نماید، این ضعیف زنده ماند، خلاص گشتی دشمن کام نشدند. هر چه از دست برمی آید در حق خاص و عام و بزرگ و کوچک به نیکی می باید فرمود، به اقصی الغایه درین باب کوشید. هر چند بی ادبی است چنان می باید ساخت که اگر این ضعیف به گوشه ای نشسته شود، از خلق خجالت نباید برد، و در میانه توان بودن. و اگر اجل در رسد، مردم اگر غمگین نباشند شاد نه، و از بندگی - زید قدره - در این باب التماس مددی است، باقی حاکم اند.

در این وقت این کار [؟] را نتوان گذاشت، اگر کسی فرستند، اسبی چند مناسب بفرستند، حاکم اند. والا چون کسی نیاید، اینجا ترتیب داده، عرضه داده شود. اگر بعضی از دوستان این مکتوب مطالعه کنند، شاید هر کس که مصلحت فرمایند بنمایند تا در این ابواب مدد فرمایند.

تمام شد تحریر این مکتوب در روز پنجشنبه تاسع عشر رمضان المبارک عمّت میامنه من سنه ست و ثلاثین و سبع مائه. حرره العبد محمد بن مسعود المظفر القرشی [؟] انصح الله آماله.